

<p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی</p>		<p><b>حدیث روز:</b> امام صادق (ع) فرمود: چون بلا بر بلا فراید، (نشانه) رهایی از بلا باشد.</p>
<p><b>واحه:</b> گفت دمم چه می‌دهی من به تو من سپرده‌ام من ز تو بی خبر نیم در دم دم سپردنا</p>		<p><b>اوقات شرعی:</b> اذان ظهر: ۱۳/۰۸ اذان مغرب: ۲۰/۴۵ اذان صبح (فردا): ۴/۰۵ غروب آفتاب: ۲/۲۴ نیمه شب شرعی: ۰۰/۱۵ طلوع خورشید (فردا): ۵/۵۱</p>
<p><b>وضعیت آب و هوای امروز</b></p>		<p>دوشنبه ۷ تیر ۱۴۰۰   ۱۷ ذی‌القعدة ۱۴۴۲   صفحه ۲۰   سال بیست و دوم - شماره ۵۹۷۳   استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان   Monday - June 28, 2021</p>
<p><b>امروز در تاریخ:</b></p> <p>۱۲۹۸۱۱۱۳۷۰: ملی شدن اراضی دامنه البرز (۱۳۴۸ ش) ۱۲۹۸۱۱۱۳۷۰: انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت دکتر شهید بهشتی و ۷۲ نفر از هم‌حزبی‌هایش (۱۳۴۰ ش) / روز قوه قضاییه ۱۲۹۸۱۱۱۳۷۰: بمباران شیمیایی سردشت در زمان جنگ تمیمی (۱۳۶۶ ش) ۱۲۹۸۱۱۱۳۷۰: افتتاح مرکز اسلامی واشنگتن (۱۹۵۷ م)</p>		<p><b>حکمت ۷۶:</b> چون کارها به هم شبیه گردند آخرشان را به اول‌شان قیاس کن.</p>

## مقطع حساس کنونی

مرد ثروتمند نکته انحرافی



امید مهدی‌نژاد  
طنز‌نویس

زندگی می‌کرد. تا آن‌که همسر مرد ثروتمند دچار بیماری ناشناخته‌ای شد، به‌طوری‌که روز به‌روز ضعیف‌تر و لاغرتر شد و انرژی و توان خود را از دست داد. مرد ثروتمند همسرش را برای درمان نزد برترین متخصصان داخل و خارج برد اما هیچ‌کدام از آنان به‌رغم آزمایش‌ها و سونوگرافی‌ها و جراحی‌های متعدد نتوانستند علت بیماری و راه درمان همسروی را بفهمند. مرد ثروتمند پس از آن‌که از متخصصان طب جدید ناامید شد، به‌توصیه‌ی یکی از دوستانش نزد متخصصان طب سنتی رفت و از آنان کمک خواست اما متخصصان طب سنتی نیز با این‌که عرقیات و دمنوش‌ها و گرمی‌های بسیاری تجویز کردند، در نهایت نتوانستند علت بیماری و راه درمان همسر مرد ثروتمند را بفهمند. روزی مرد ثروتمند در دفتر کارش نشسته و زانوی غم در بغل گرفته بود که یکی از دوستانش با وی تماس گرفت و نشانی مرد حکیمی را به وی داد که بیماران لاعلاج بسیاری را درمان کرده بود. مرد ثروتمند سراغ مرد حکیم رفت و ماجرای بیماری همسرش را با وی در میان گذاشت. حکیم گفت: من بیماران را از طریق دعای مخصوص درمان می‌کنم. مرد ثروتمند از وی خواست برای همسروی نیز دعای مخصوص کند. حکیم دستان خود را روی سینه‌اش گذاشت و گفت: شفای همه بیماران مرد ثروتمند گفت: لطفاً دعایی مخصوص همسر من بفرمایید. حکیم گفت: تو چیزی از دعای مخصوص نمی‌دانی. من برای همه دعا می‌کنم و دعا ی من همراه دعا برای هزاران نفر دیگر در حلقه‌های متحد‌المرکز مخصوص چنان نیرو و انرژی‌ای می‌یابند که از شکاف‌های آسمان بالا می‌روند و به مرکز انرژی در حلقه مرکزی کائنات متصل می‌گردند و تأثیر آن به‌طور جدا جدا در حلقه‌های نزولی به زمین بازمی‌گردد. در این لحظه مرد ثروتمند متوجه شد حکیم به‌فرقه‌های انحرافی تعلق دارد. پس هرچه ناراحتی از ناکارآمدی طب مدرن و طب سنتی داشت جمع کرد و کتک مفصلی به حکیم زد و بلافاصله خانه وی را ترک نمود و در سیاهی شب گم شد. گفتنی است از سرنوشت مرد ثروتمند و همسروی تا این لحظه اطلاع دیگری در دست نیست. ﺋ



چهار هواپیمای وارد آسمان شهر شدند؛ ارتفاع‌شان پایین بود و دیگر شیرجه زدند. صاف آمدند و بمب‌ها را در چهار نقطه شهر ریختند، یکی از نقاط فرمانداری بود که شاه لوله آب شهر هم در همان منطقه بود. لوله آب را زده بودند تا آب آلوده شود (این را بعد فهمیدیم). اما مزاده را هم زده بودند. با سیسی‌هی‌ها و امدادگرها رفتیم به سمت مناطق بمباران شده اما به‌جز یک کشته که در فرمانداری افتاده بود، جنازه دیگری ندیدیم. بوی سیر مانده همه‌جا را گرفته بود، بعد از چند دقیقه نیروهای سپاه فریاد زدند شیمیایی، شیمیایی زده‌اند. به ما که امدادگر بودیم دو آمپول داده بودند که اگر شیمیایی‌زدن، آمپول‌ها را از روی لباس به خودمان بزنیم. آمپول‌ها را زدیم اما دیگر دیر شده بود و ۸۰ درصد ریه‌هایم درگیر شد.

### شهری‌پراز جنازه

مردم با شنیدن صدای هواپیماها به پناهگاه‌ها رفته بودند و همین کار را خراب‌تر کرده بود. گازهای سمی وارد پناهگاه‌ها شده و مردم را آلوده کرده بود. سردشت نزدیک جبهه بود و کمک‌های امداد و نجات به شهر رسید اما دیگر دیر شده بود. تعداد زیادی از نیروهای نظامی شهید شدند و بسیاری از مردم شهر بچه، زن و مرد کشته شدند. هر جا رانگامی‌کردی جنازه متلاشی شده افتاده بود یا مجروحی که ناله می‌کرد. آن روز جهنم را دیدم و برای همیشه به خاطر سپردم. آنهایی هم که ماندند عوارض شیمیایی، غذایشان می‌دهد. در سردشت فقط یک درمانگاه تخصصی تنفسی هست که پزشک کم دارد و دارو هم نداریم. برای درمان و دریافت دارو باید به تهران برویم. کرونا هم حالم‌ان را بدتر کرد. هر کس کرونا می‌گیرد و بیماری به ریه‌اش می‌زند، جانش تلف می‌شود؛ چون ما ریه‌ای نداریم که بتواند با کرونا هم مبارزه کند. چند روز بعد از بمباران شیمیایی سردشت از صلیب سرخ آمدند و از سازمان ملل عکس گرفتند و گزارش نوشتند اما تا همین امروز عکس‌ها و گزارش‌ها بایگانی شده و دردی از ما دوا نکرده و دیگر فکر نمی‌کنم کاری هم بکنند. ﺋ

مهاجران که این خبر را می‌شنوند، پاسگاه را محاصره می‌کنند به قصد کشتن صدام. رئیس پاسگاه به صدام می‌گوید فقط یک راه است که از این محاصره خارج شوی و بروی، باید سیبیل را بتراشی و لباس زنانه بپوشی تا ما بگوییم که این زن حامله است و از پاسگاه تو را بیرون ببریم. صدام برای نجات جانش می‌پذیرد اما همه می‌دانند که برای یک مرد عرب تراشیدن سیبیل یعنی چی؟ از همان زمان بود که صدام از سردشت کینه به دل گرفت. دلیل دومش هم این بود که در دوره دفاع مقدس مردم سردشت به نیروهای بسیجی و سپاه خیلی کمک می‌کردند و همراه آنها بودند. این دو عامل باعث شد تا سال ۶۶ صدام تصمیم خطرناک خود را بگیرد و این شهر را بمباران شیمیایی کند.

### سبیل صدام را تراشیدند

سعیدزاده درباره تنفر صدام از مردم سردشت و کینه سیاه او می‌گوید: دو دلیل داشت؛ اولی‌اش برمی‌گردد به سال ۵۳ که عراقی‌ها و ایرانی‌های رانده شده از عراق به سردشت آمدند و آسکان داده شدند. آن زمان صدام وزیر بود و به ایران و سردشت می‌آید و به یکی از پاسگاه‌ها می‌رود.

## اعدام روی سنگ‌های صیقل خورده

سعیدزاده متولد ۱۳۳۸دو بار اسیر کومله‌ها شده‌است؛ یک‌بار سال ۵۹ که تا سال ۶۱ اسیر بوده و بار دیگر سال ۶۷ که یک‌سال در اسارت به سر برده‌است. بر اساس خاطرات او در دوره اول، کتابی نوشته شده به‌نام عصرهای کریسکان که رهبر معظم انقلاب آن را امضاء کرده‌اند. سعیدزاده درباره کریسکان می‌گوید: این منطقه در کردستان عراق واقع است. کریسکان یعنی سنگ‌هایی که آب آنها را صیقل داده‌است. منطقه کریسکان پر بود از سنگ‌های صیقل یافته. ما را که اسیر بودیم، ۴۰-۳۰ نفری در یک سوله که بیشتر شبیه طوبله بود نگهداری می‌کردند. هر روز عصر در راباز می‌کردند و چند نفری را برای اعدام می‌بردند. هر عصر که در باز می‌شد هر کدام از ما تصور می‌کردیم امروز نوبت ما‌ان است. روزهای سختی بود. افرادی را که اعدام می‌کردند در گورهای چندنفره دفن می‌کردند. سال‌ها گذشته اما ما هنوز به این گورها دسترسی نداریم. من و یک نفر دیگر، سال ۶۱ از کریسکان فرار کردیم و تنها کاری که توانستیم انجام بدهیم این بود که اسامی اعدامی‌ها را اعلام کنیم تا خانواده‌هایشان چشم انتظار برگشت آنها نباشند. سال ۶۷ در خاک عراق، اسیر کردها شدم و سال ۶۸ با راپزنی‌های دولت و بازاری‌ها که بر اقلیم کردستان عراق حاکم هستند، آزاد شدم و به ایران برگشتم و ماجراهای زندگی من همچنان ادامه دارد.



### شهر جنگی

امیر سعیدزاده با لهجه کردی‌اش برایم از روزهای جنگ تعریف می‌کند و از سردشت و آن عصر بلاخیز و بعد آن. زندگی‌اش را که مرور می‌کند به این فکر می‌کنم فیلم‌نامه‌نویسان که همیشه از کمبود سوژه می‌نالند چرا سراغ سعیدزاده نمی‌روند و بودجه سینمای دفاع مقدس که کم هم نیست چرا خرج این شخصیت‌های واقعی نمی‌شود که

## تلنگر

چه کسی کردن می‌گیرد؟



علیرضا رافتی  
روزنامه‌نگار

هیچ‌وقت نتوانسته‌ام به مهاجرت فکر کنم. شاید برای همین هم باشد که با مهاجران زودتر و راحت‌تر می‌جوشم. آدم‌ها همیشه یک‌جور بیماری دارند که وادارشان می‌کند به چیزی که می‌ترسند ناخنک بزنند. مثل نزدیک شدن به قفس شیرهای باغ وحش. مثل پریدن از بانجی جامپینگ ... یا مثل هر تماس دیگری که انسان با ترس‌هایش برقرار می‌کند. من هم همیشه دوست دارم پای درددل مهاجرانی که کشور و شهرم را مقصد مهاجرت‌شان کرده‌اند دمخور شوم و قصه‌شان را بشنوم. کشور و شهری که خیلی از دوستان و هم‌نفس‌هایم از آن رخت و چمدان بسته‌اند و برای همیشه به شهر و دیار دیگری



در آن سر دنیا مهاجرت کرده‌اند. شاید به همین علت باشد که از مهاجرت می‌ترسم. به دلیل این‌که مهاجرت چهره خشن بی‌رحمی دارد که دوستان و هم‌نفس‌ها را از آدم می‌گیرد. یک گزارش خبری دو سه روزی است در فضای خبری دنیا سر و صدا کرده از مهاجران بی‌خانمانی که شب را در چادرهایشان جلوی شهرداری پاریس صبح کرده‌اند. این مهاجران در اعتراض به وضعیت و بی‌خانمانی‌شان در پاریس، چادرشان را برده‌اند جلوی شهرداری و ۲۵۰ چادر را آنجا علم کرده‌اند که همه دنیا ببیند. بیشتر این مهاجران از شمال آفریقا بوده‌اند.

با خودم فکر می‌کنم آیا شهرداری پاریس مقصر کیفیت پایین زندگی در شمال آفریقا است که مهاجران را مجبور به ترک وطن کرده است؟ کسی در سرم می‌گوید بله! همه حکومت‌هایی که تا همین چنددهه پیش به آفریقا دست‌اندازی می‌کردند حالا مسؤؤل مردمی هستند که به دلیل تجاوز آنها به این روز افتاده‌اند. کسی دیگر در سرم می‌گوید مگر نه آن‌که هر جامعه‌ای مسؤؤل حال و آینده خودش است؟ ﺋ

### فیلم‌های برتر ایران و جهان در «سینما ۴»

سری جدید برنامه «سینما ۴» در ۱۳ قسمت ۱۸۰ دقیقه‌ای تولید شده که پخش آن به‌زودی آغاز می‌شود. در سری جدید این برنامه قرار است فیلم‌های مطرح ایران و جهان نمایش داده شده و سپس نقد شوند. برخی از این فیلم‌ها عبارتند از: خون‌بس، مار، دستفروش، یار در خانه، گاندی، ارتباط فرانسوی (۲)، افسانه قلعه لورام، صبح بخیر بابل، یوجینو، جهنم در اقیانوس آرام، نبرد الجزیره و جلادها نیز می‌میرند. در این سری از سینما ۴ منتقدانی مانند سعید عقیقی، جواد طوسی، رضا درستکار، کامیار محسنی، شاهرخ دلکو و احمد طالبی‌نژاد فیلم‌ها را نقد و بررسی خواهند کرد. (صفحه ۳)

### پله از دولت برزیل خسارت می‌گیرد

پله، ملی‌پوش سابق برزیل در نظر دارد به دلیل اتهامات وارده به شرکت تحت مدیریتش مبنی بر دخالت غیرقانونی در فوتبال برزیل از دولت و پارلمان این کشور ۵۰ میلیون دلار به‌عنوان خسارت دریافت کند. هلیوویانا، یکی از شرکای تجاری پله گفت: اقدامات قانونی شروع شده و دولت هیچ چیزی را نمی‌تواند ثابت کند. (صفحه ۱۵)

■ شماره: ۱۳۷۰۳۳۷۰۳۶۲۷  
■ پایگاه اطلاع‌رسانی:  
www.jamejamonline.ir  
www.jamejamdaily.ir  
■ پست الکترونیکی:  
info@jamejamdaily.ir

Monday - June 28, 2021 | دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان -

تهران ۲۸ / ۳۶ اهواز ۲۷ / ۴۸ بوشهر ۲۸ / ۳۵ تبریز ۳۳ / ۳۲ رشت ۲۶ / ۳۵ زاهدان ۲۰ / ۳۶ ساری ۲۴ / ۳۸ گرگان ۲۷ / ۴۰



گفت‌وگو با امیر سعیدزاده  
که روز بمباران شیمیایی سردشت در این شهر بود

# جهنم را با چشم دیدم

زندگی‌شان فیلم شود؟ اینها هستند و هنرهای تصویری و نمایشی ما پر شده از شخصیت‌های مسخره و لوسی که بود و نبودشان دیگر برای هیچ‌کس مهم نیست. سعیدزاده درباره سردشت می‌گوید: زمان جنگ این شهر یکی از مهم‌ترین شهرهایی بود که جبهه را به پشت جبهه وصل می‌کرد. از این شهر بود که نیرو، تجهیزات و بقیه چیزها به جبهه برده می‌شد. سردشت متعلق به آذربایجان غربی است اما مردمش کردزبانند. یکی از ویژگی‌های مهم سردشت در دوره جنگ این بود که مردمش هیچ‌وقت شهر را ترک نکردند هر چند هر روز سردشت بمباران می‌شد. هواپیماهای عراقی که برای بمباران وارد خاک ایران می‌شدند حداقل یک بمب ذخیره نگه می‌داشتند تا در برگشت در سردشت بیندازند. صدام از سردشت متنفر بود و انتقام سختی از این شهر گرفت.

طاهره آشتیانی  
روزنامه‌نگار

اینجا سردشت است؛ عصر روز هفتم تیر سال ۶۶. شب که می‌شود کوچه‌ها پر از جنازه است و آدم‌هایی که در بخار بمب‌های شیمیایی می‌سوزند، ۳۴ سال از آن روز نحس می‌گذرد. جنازه‌ها به خاک سپرده شده‌اند. مردان و زنان جوان آن روز که زنده مانده‌اند، ریه‌هایشان در دادن دی‌اکسید و گرفتن اکسیژن یار آنها نیست. بدن‌هایشان هنوز هم تاول می‌زند و در میانسالی و سالمندی تنی علیل دارند که توان زندگی ندارد. ۳۴ سال است با تنی رنجور، دی‌اکسیدی که بیرون می‌دهند، توان گرفتن اکسیژن را ندارند برای همین نفس‌شان تنگ می‌شود و ریه‌ها خس‌خس می‌کند. بچه‌هایی که آن روز آلوده شدند و زنده ماندند حالا جوانند با عوارض شیمیایی. آنها آن روز نحس را به یاد دارند، سیاستمداران و کنشگران دنیا اگر درباره آنها تحقیق کنند به آنها برچسب قربانی بمب‌های شیمیایی می‌زنند، لفظی دهان پرکن اما راستش را بخواهید سردشت و قربانیان بی‌گناه و بی‌دفاعش را کسی به یاد ندارد نه جهانیان و نه خود ما که ایرانی هستیم. امروز ۳۴ سال از روزی که نیروی هوایی صدام، سردشت را بمباران شیمیایی کرد، می‌گذرد. ما درباره مردم این شهر می‌نویسیم تا فقط یادآوری کنیم که به قول دیالوگ جواد عزتی در فیلم تنگه ابوقریب، برنده جنگ؛ فروشنده‌های اسلحه هستند.

### ممنوعیت ورود اتوبوس‌های فرسوده به تهران

جمعی از رانندگان اتوبوس‌های بین‌شهری روز گذشته در اعتراض به منع ورود اتوبوس‌های ۲۵ساله به تهران مقابل ساختمان وزارت راه‌و ترابری تجمع کردند. یکی از رانندگان به خبرنگار جام‌جم گفت: سوال ما این است اگر اتوبوس‌های ۲۵ سال به بالا باید از چرخه تردد حذف شوند چرا این قانون فقط باید در تهران اجرایی شود؟ یکی دیگر از رانندگان گفت: به ما اعلام کرده‌اند برای خرید اتوبوس جدید با قیمت ۷۰ میلیون تومان، ۳۰ میلیون تومان پرداخت کنیم و ۴۰ میلیون هم به ما وام می‌دهند اما اتوبوس‌های قدیمی را فقط پنج‌میلیون تومان از ما می‌خرند. با این اوصاف ما چگونه باید ۳۰ میلیون تومان را بپردازیم؟ (صفحه ۱۳)



### وودی آلن در دادگاه

دادگاه وودی آلن و تهیه‌کننده فیلم‌هایش جنجالی شد. جین دومانیان که هفت فیلم سینمایی وودی آلن را تهیه کرده است در دادگاه ادعای آلن را رد کرد و گفت: از سود فیلم‌هایش سهم این فیلمساز را پرداخت کرده است. او گفت: من حتی مبلغی بیش از حد معمول به وی داده‌ام. هزینه فیلم‌های او از حد معمول بالاتر می‌رفت اما من به روی خودم نمی‌آوردم و هزینه‌های اضافی را پرداخت می‌کردم. من زمانی تهیه فیلم‌هایش را به‌عهده گرفتم که مجاری رسوایی اخلاقی او حرف‌روزرسانه‌ها بود و هیچ تهیه‌کننده‌ای حاضر به تهیه فیلم‌هایش نبود. من نمی‌توانم نمک‌شناسی او را تحمل کنم. (صفحه ۳)

### بچه‌دزدهای بیمارستان

همدستی دو پزشک و سه زن از کارمندان یک بیمارستان واقع در شهر دوسلدورف آلمان باعث شد که طی شش ماه اخیر سه نوزاد از بیمارستان دزدیده و فروخته شوند. به گزارش شبکه ZDF، این باند که موسوم به پسر بچه بودند در آخرین برنامه دزدی خود سوه‌ظن چند نفر از کارکنان را برانگیختند و هنگامی که قصد داشتند تنودور، نوزاد دوماهه را که به دلیل مشکلات ریوی بستری بود بربایند به دام افتادند. (صفحه ۱۴)